اعتماد

info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

■ صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
■ جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
■ سردبیر: جواد دلیری
■ معاون اجرایی: حجت طهماسبی
■ مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
■ رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
■ نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
■ تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
■ توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
■ چاپ: نشر روز تاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۵۸ ■ غروب آفتاب: ۱۹/۰۷ ■ اذان مغرب: ۱۹/۲۵ ■ اذان صبح فردا: ۵/۲۶ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۵۰

جهان؛ خارج از مرزها

جلد این هفته «اکونومیست» درباره سرطان است و با این تیتر: «محاصره سرطان». «سیاست بی‌معنی امریکا در قبال ایران»، «ایران و جهان؛ دونالد ترامپ به دنبال ترفندی برای خروج از توافق هسته‌ای است»، «نفوذ روزافزون ایران و حزب‌الله در سوریه مایه نگرانی اسراییل است»، گزارش‌های دیگر این روزنامه است.

ادامه عملیات ارتش سوریه در استان‌های دیرالزور، حمص و حماه، دیدار هیات پارلمانی ایتالیایی از حلب، همه پرسی استقلال کردستان عراق و تاکید سوریه بر غیرقانونی بودن حضور نظامیان ترکیه، سرخط خبرهای سوریه است. «الوطن» هم گزارش داده: «بغداد در برابر طرح تجزیه‌ای بارزانی می‌ایستد».

تاکید عبدالله برحل اختلافات سیاسی از راه گفت‌وگو، هشدارنمایندگان سرپل و غور در مجلس به احتمال تکرار «فاجعه میرزاولنگ»، اتهام نماینده پیشین رییس‌جمهوری برای تبانی با گروه‌های تروریستی، سرخط خبرهای افغانستان است. «۸صبح» هم می‌گوید: «نماینده مجلس: نخستین مشکل شهروندان کابل وکلای مجلس است».

در حاشیه، در متن

علی شکوهی

آزادی بیان در عصر انقلاب ۲

گفتیم که آزادی بیان از آرمان‌های اولیه انقلاب بود ولی تحت تاثیر عواملی به تدریج این آرمان تغییر وضعیت داد. در این مسیر اولین کسانی که نقش جدی در بسته شدن فضای سیاسی داشتند، گروه‌هایی بودند که از همان آغاز پیروزی انقلاب، دست به خشونت و اسلحه بردند و اقدامات نظامی را علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز کردند که نمونه مشخص آن گروه فرقان بود. البته گروه‌هایی هم بودند که با تحلیل طبقاتی و مارکسیستی به این نتیجه رسیدند که هیچ تفاوتی بین جمهوری اسلامی و نظام شاهنشاهی وجود ندارد و هر دو از لحاظ طبقاتی به طیف سرمایه‌داری تعلق دارند و برای ایجاد «جامعه بی‌طبقه پرولتاریایی»، مبارزه مسلحانه‌ای را که با حکومت سابق داشتند با حکومت جدید نیز ادامه دادند. بنابراین بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، شاخه‌ای از چریک‌های فدایی خلق در بندر ترکمن و منطقه ترکمن‌نشین دست به اسلحه بردند. همچنین جریانات تجزیه‌طلب مانند حزب کومله و دموکرات هم در کردستان جنگ مسلحانه را علیه جمهوری اسلامی شروع کردند. بعدها نیز منافقین با شبکه‌ای از نفوذی‌های خودشان، انفجار حزب جمهوری اسلامی و نخست‌وزیری را رقم زدند که واکنش به این اتفاقات منجر به بسته‌تر شدن فضای سیاسی شد. بنابراین در عمل شرایطی ایجاد شد که بخشی از این فضای محدود کننده را جریانات معارض به جامعه انقلابی تحمیل کردند و به صورت واکنشی، آزادی حتی برای کسانی که در چارچوب قانون اساسی فعالیت می‌کردند، محدود و بسته شد. جنگ ۸ ساله تحمیلی هم روی این موضوع اثر گذاشت. در واقع در شرایط جنگی این انتظار وجود ندارد که خیلی از نقدها، بیان و مسائل جاری کشور نقادی شود و یا حرکتی که باعث تضعیف پشت جبهه است، صورت گیرد. همه اینها را باید در کنار جریان‌هایی قرار داد که در درون جبهه انقلاب از لحاظ فکری اساسا به آزادی اعتقاد ندارد و تنگ‌نظرند و دنبال بهانه می‌گردند تا فضای سیاسی کشور را ببندند و به دنبال یک دست کردن فضای سیاسی کشورند. آنان تاب و تحمل نقد را ندارند و به دور برخی از مسئولان نظام، هاله‌ای از تقدس می‌کشند و در پشت ارزش‌های دینی سنگر می‌گیرند تا ضعف‌های خود را توجیه کنند و به این وسیله میل به بستن فضای سیاسی دارند. وقتی این نوع جریان فکری در کنار آن گروه‌های مسلح قرار گیرند، دلیل اینکه که چرا ما در روند بعد از انقلاب نتوانستیم بسیاری از آرمان‌های مربوط به آزادی را محقق کنیم، مشخص می‌شود.

دولت‌ها و آزادی بیان

از عواملی که بر فضای آزادی بیان موثر است، مواضع دولت‌هایی است که بعد از انقلاب اداره کشور را بر عهده داشتند. البته مقایسه کردن عملکرد دولت‌ها در این حیطه بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی آن مقطع شاید مقایسه درستی نباشد. مثلا در دولت دوران جنگ به صورت طبیعی انتظار نمی‌رفت که بسیاری از آزادی‌ها وجود داشته باشد ولی با این حال همچنان به صورت نسبی آزادی‌های بیان وجود داشت و از جمله برخی از نشریات و مطبوعات به صورت نسبی مسائل را مطرح و نقد می‌کردند. شرایط بعد از سال ۶۰ و رخدادهای جنگ مسلحانه و حوادث بعد از اشغال بخش‌هایی از خاک ایران اجازه این را نمی‌داد که مفهوم آزادی در کنار مفاهیم دیگر، بهای اول را داشته باشد. با این حال در مقطع بعد از جنگ و مشخصا در دو دولت آقای هاشمی، ما آزادی نسبی را تجربه کردیم و از جمله نشریات جدید حتی در جهت نقد دولت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی شکل گرفتند. مثلا ماهنامه «بیان» که به‌وسیله آقای محتشمی‌پور منتشر می‌شد، خیلی صریح و روشن به نقادی دولت سازندگی مبادرت می‌کرد. روزنامه «سلام» هم بخشی دیگر از نقدها را پوشش می‌داد و به تدریج نحله‌های فکری اعم از روشنفکران سکولار و طیف‌های مختلف نویسندگان، ارگان خود را پیدا کردند. مثلا نیروهای ملی مذهبی «ایران فردا» را منتشر می‌کردند. روشنفکران دینی چندین نشریه داشتند. اعضای کانون نویسندگان هم نشریات «آدینه» و «دنیای سخن» را نشر می‌دادند و بعدها «گردون» هم به آن اضافه شد. بنابراین طیف‌های متفاوت سیاسی در دوره آقای هاشمی از امکان حرف زدن به صورت نسبی برخوردار شدند و ارگان‌های خودشان را داشتند. در عین حال باید اذعان کرد آزادی‌های مطلوب مورد نظر، خیلی وسیع‌تر از این وضعیتی است که در دولت هاشمی شاهد بودیم و به همین دلیل وقتی جناب سیدمحمد خاتمی گفتمان آزادی و توسعه سیاسی را با محوریت روشنفکران و روزنامه‌نگاران برجسته کرد، توانست در انتخابات به موفقیت دست پیدا کند. این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که آزادی‌های رسانه‌ای، سیاسی، تشکیل احزاب و گروه‌ها و نقد قدرت در دوران خاتمی در بیشترین حد بود و به همین دلیل جریان‌های منتقد آزادی، این دوره را دوره بدی می‌دانند و فکر می‌کنند به بسیاری از حریم‌ها تجاوز شد و بسیاری از مقدسات زیر سوال رفت و به تعبیر بعضی از آقایان ما در دفاع از آزادی در دوران خاتمی به دام لیبرالیزم افتادیم. آنان برای فرار از همین خطر یعنی لیبرالیسم، راهکارهایی را در پیش گرفتند که منجر به بسته‌شدن فضای فرهنگی شود. با این حال باید پذیرفت در دولت جناب خاتمی، آزادی‌ها به صورت گسترده‌تری در حوزه مطبوعات، کتاب، احزاب، محافل دانشجویی و... تجربه شد. اما در دوره احمدی‌نژاد در همه حیطه‌ها، واکنش‌هایی متفاوت به دوره اصلاحات نشان داده شد و در نتیجه در حوزه سیاست داخلی و در موضوعات فرهنگی، ما شاهد روند معکوس نسبت به دوره قبل بودیم. البته باز یا بسته بودن فضای سیاسی در داخل کشور را نباید به حساب دولت‌ها گذاشت چون نهادهایی وجود دارند که فراتر از دولت‌ها می‌توانند در زمینه آزادی مداخله کرده و می‌توانند آزادی‌های سیاسی و رسانه‌ای را محدود کنند یا بسط بدهند. اگر بخواهیم فضای سیاسی را فقط به حساب دولت‌ها بگذاریم به آن دولت‌ها ظلم کرده‌ایم، چه آن دولتی که بسط فرهنگی و چه آن دولتی که محدودیت ایجاد کرده باشد.

ادامه دارد

چوب الف

دیبا داودی

رقابت ملی به سبک ایرانی

جایزه کتاب ملی امریکا سال ۲۰۱۷ به کدام نویسنده تعلق خواهد داشت؟ چند روز پیش فهرست نامزدهای نهایی این جایزه اعلام شد و در روز برگزاری آن در ماه نوامبر برندگان در بخش‌های داستانی، غیرداستانی، شعر و ادبیات جوان مشخص خواهند شد. ذکر این مساله خالی از لطف نیست که امسال از ۱۰ نامزد نهایی هشت نویسنده خانم هستند و طبیعتا این نکته با بازتاب‌های مثبت بسیار روبه‌رو خواهد شد. اما جدا از بحث این جایزه و برندگانی که به سرعت کتاب‌های‌شان در سرتاسر دنیا با اقبال مواجه می‌شود باید به رقابت عجیب و غریب وطنی در پیشی گرفتن برای ترجمه آن آثار اشاره کرد.

وقتی در جمع‌های فرهنگی صحبت از انتشار کتاب جدیدی از نویسنده‌ای معروف مطرح می‌شود یک شوخی تکراری حتما بیان می‌شود و آن اینکه لابد فلان مترجم و فلان ناشر برای سریع‌تر منتشر شدن اثر وارد عرصه رقابت شده‌اند. بالطبع در این میان ناشرانی نیز هستند که وارد گردونه رقابت «من از همه جلوترم» نمی‌شوند و با آرامش پروسه ترجمه و ویرایش و چاپ اثر را پیش می‌برند و نهایتا کتاب را با استاندارد مقبول خود روانه بازار نشر می‌کنند و با امید به دیده شدن اثر این روند تکرار می‌شود.

در سال ۲۰۱۳ کتاب «and the mountains echoed» اثر خالد حسینی منتشر شد. پس از گذشت دو یا سه ماه، دو ترجمه از این کتاب روانه بازار نشر شد و در کمتر از دو سال تعداد این ترجمه‌ها به ۱۸ عنوان رسید. ۱۸ عنوان ترجمه از یک کتاب واحد که حتی نام‌های متفاوتی نیز برای عنوانش در نظر گرفته شد و سردرگمی زیادی برای مخاطبان به وجود آورد. بی‌تردید بدیهی‌ترین دلیل برای چنین اتفاقی نبود قانون کپی‌رایت در کشور است. قانون حمایت از حقوق مولفان و مصنفان هرچند همزمان با تصویب الحاقیه کنوانسیون برن در سال ۱۳۴۸ به تصویب مجلس رسید اما رعایت حقوق مولف را محدود به جغرافیای ایران کرد و از حمایت حقوق مولف خارجی در بیرون از مرزهای کشور خودداری کرد. این موضع‌گیری به نوعی بیانگر سیاستی دوگانه است به این تعبیر که عملی در یک شرایط اقلیمی جرم و قبح شمرده می‌شود و در شرایط اقلیمی دیگری مباح و مجاز.

مسلما این دوگانگی در اجرای حقوق مولف در داخل ایران نیز اشکالات جدی ایجاد می‌کند که نتایج آن را شاهد هستیم. کما اینکه امروزه شاهد آپلود غیرقانونی کتاب‌ها در سایت‌ها و... هستیم و کتاب‌های دارای مجوز ناشران توسط سودجویان با کیفیتی نامناسب تولید اما با تخفیف‌های بالا عرضه می‌شود و حتی اجرای همان قانون را هم زیر سوال می‌برد. به هر جهت، برخورد قانونی با این موضوع چنانچه در پی حل معضل باشد به خاطر مسائل مختلف از جمله تشریفات اداری و... مستلزم زمان کافی هست اما قطعا دلیل مناسبی برای بی‌توجهی به راهکارهای فرهنگی نیست. راهکارهایی که در وهله نخست مخاطب را متوجه قبح این ماجرا کند و بکوشد ناشران، کتاب فروشان، مولفان و مترجمان به انسجام فکری و عملکرد صنفی سوق دهد.

مجله روز

رسانه

دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها، صدوهفتمین شماره فصلنامه علمی و ترویجی «رسانه» ویژه تابستان ۱۳۹۶ را منتشر کرده است. در این شماره از این فصلنامه هفت مقاله تخصصی با موضوعات نقش مطبوعات اقتصادی در توسعه صادرات غیرنفتی، شاخص‌های برندسازی شخصی و سیاسی دونالد ترامپ، اثر تبلیغات رسانه‌های بازار کار، سازوکار برجسته‌سازی در کنترل افکار عمومی و... تاثیر شبکه‌های اجتماعی به قلم نویسندگان و محققان حوزه ارتباطات و رسانه تحقیق و تحریر شده است. فهرست گزیده مقالات ارتباطات جمعی در مطبوعات هم بخش دیگری از مطالب این شماره از رسانه را به خود اختصاص داده که در فصل بهار ۱۳۹۶ در مطبوعات کشور به چاپ رسیده است.

«نقش مطبوعات اقتصادی در توسعه صادرات غیرنفتی» نوشته نازنین ملکیان و معصومه صیادعلیجانی، «بررسی شاخص‌های برندسازی شخصی و سیاسی ترامپ و بازنمایی رسانه‌ای آن با تاکید بر رقابت‌های انتخاباتی ۲۰۱۶ امریکا» نوشته جواد دلیری، «بررسی اثر تبلیغات رسانه‌های بازار کار از دیدگاه جوانان ۲۰ تا ۳۰ساله تهرانی متقاضی کار در سال گذشته» نوشته غلامحسین بیابانی و وحید امینی‌نژاد، «نقش سازوکار برجسته‌سازی در کنترل افکار عمومی اروپا در برابر موج تحریم رژیم صیهونیستی» نوشته وحیدعقیلی علی حاج‌محمدی، «بررسی تطبیقی دلایل گرایش دانش‌آموزان دختر و پسر مقاطع دبیرستانی منطقه ۳ تهران به استفاده از شبکه‌های اجتماعی موبایلی (تلگرام، وایبر، واتس‌آپ و تانگو)» نوشته علی گرانمایه‌پور و زهرا کرمی و «بررسی رابطه میان میزان و نوع استفاده از اینترنت با سبک زندگی» نوشته سمیه تاجیک اسماعیلی و مژگان یوسف‌زاده، سرفصل مقالات این شماره «رسانه» است.

تیتر مصور | در حاشیه نسل کشی وحشتناک مسلمانان در میانمار

علیرضا پاکدل

فلاش‌بک

فکر نکنید که خدا شما را فراموش کرده، خب خدا که فقط متعلق به آدم‌های خوب نیست. خدا، خدای آدم‌های خلافکار هم هست و فقط خود خدا است که بین بندگانش فرقی نمی‌گذارد...

مارمولک - کمال تبریزی

در همین حوالی

شیوا مقانلو

نویسنده

یادداشتی بر نمایش «نمی‌تونیم راجع بهش حرف بزنیم»

غیرعادی‌ترین رخدادها با معمولی‌ترین حرف‌ها

ایده محوری نمایش «نمی‌تونیم راجع بهش حرف بزنیم» جسورانه و درگیرکننده است: یکی از فرزندان خانواده ناپدید شده است، ناپدیدشدنی که در ادامه مردد می‌شویم شاید یک فرار خودخواسته بوده؛ فراری که باز در همان ادامه می‌فهمیم در باقی اعضای خانواده احساسات مختلفی برانگیخته است: حسرت، خشم، خوشحالی، دلتنگی، اضطراب، امید و یاس. و همه اینها طی یک ساعتی روشن می‌شود که این خانواده پرجمعیت دور میز غذا نشسته‌اند و همزمان با خوردن و نخوردن، درمورد این ناپدیدی حرف می‌زنند و احتمالات مختلفی را می‌کاوند که می‌تواند شامل حال فرزند مفقودشان شده باشد و تا جایی پیش می‌روند که در غیرتی برادرانه حتی از تنبیه و کشتن او در صورت پیداشدنش حرف می‌زنند.

فقدان فرزند از سطح یک فرار/گم شدن ساده فراتر می‌رود و به یکی از نخستین و مهم‌ترین مساله‌های بشری تبدیل می‌شود: کندن از امنیت رخوت‌زای خانواده، از گرمای زهدان مادر و از خوان نعمت پدر. از دیدگاهی لکانی، فرزند حالا از اتحاد تصویری اولیه‌اش با مادر گذر کرده و با یک جدایی آینه‌ای هویتی تازه برای خود معنا کرده است. از این رو مادر چاره‌ای انفعالی جز گریستن مکرر بر از دست رفتن حکمرانی/نظارتش بر او ندارد. فرزند وارد مرحله نمادینی شده که با نشستن پدر بر تارک میز تجسم می‌یابد. مرحله مرکب از اطاعت فرزندوار و آماده شدن برای تکیه‌زدن بر مسند اجتماعی پدر در روزی دور. اما انگار این ارتباط نمادین با جایگاه والد/اجتماع نیز کفایت نکرده و هیچ وحدت نهایی‌ای صورت نگرفته است: فرزند گریخته تا شاید جهان بیرونی بر آن فقدان‌های تمام‌نشدنی مرهم بگذارد اما جهان بیرون از دید و زبان الکن باقی اعضای خانواده سیاه و هراس‌آور و خطرناک است و به ظاهر در تقابل با امنیت کلیشه‌ای یک میز شام خانوادگی. و نکته همین جاست: اینکه کلیشه امن میز خودش به چندش‌آورترین و خطرناک‌ترین و پرهرج‌ومرج‌ترین جای دنیا تبدیل می‌شود؛ سرشار از انواع سوءتفاهم‌های زبانی و رفتاری. ابزوردیته حاکم بر این فضا یادآور آثار سوررئالیست‌هایی چون بونوئل است که در «فرشته فناکننده»‌اش جمعی اعیانی ناگهان خود را در حالی می‌یابند که بی‌هیچ دلیلی نمی‌توانند از سالن مهمانی خارج شوند، و نتیجه هرج و مرجی وحشیانه است.

اما این ایده می‌توانست در اجرا توفانی‌تر باشد اما در شکل فعلی کمی عقیم مانده است، بیش از همه به خاطر هم‌وزن نبودن بازیگران و نامناسب بودن لحن دیالوگ‌هاست. به‌خصوص در راوی و برادر بزرگ‌تر که اول از همه به زبان می‌آیند و منطقا باید قوی‌ترین کشش را برای تماشای کار در مخاطب ایجاد کنند. داشتن جوابی قانع‌کننده در برابر پرسش نقادانه «چرا این لحن؟» یا «چرا این نوع حرکت؟» نخستین شرط اقناع‌کنندگی هنری است، حتی برای یک اجرای (به قول پوستر کار) تجربی. شاید این بیان ریاتیک فاصله‌گذار - به استثنای آتیلا پسیانی در نقش پدر- برای تاکید بر ابزوردیته کار است، اما اتفاقا لحن در همان گفتارهای سوررئالیستی روزمره است و غیرعادی‌ترین رخدادها با معمولی‌ترین لحن همراه می‌شوند که دقیقا بر ترس فراواقعی می‌افزاید. با وجود اینها جذابیت ایده مرکزی می‌تواند دلیلی بر تماشای اثر و مواجهه با سوال بنیادین آن باشد.

زیر ذره‌بین

الهه امینی

این سقف شیشه‌ای نیست

از آنجایی که زنان نیمی از جمعیت کشور را شامل می‌شوند افزایش میزان مشارکت اقتصادی و تسهیل ارتقای سطح فعالیت آنان به عرصه‌های بین‌المللی می‌تواند نقشی موثر در شکوفایی اقتصادی کشور ایفا کند. اما آمار و ارقام گویای آن است که با وجود دستیابی زنان به مدارج بالای تحصیلی و در حالی که امسال نزدیک به ۷۰ درصد متقاضیان ورود به دانشگاه‌ها را زنان تشکیل می‌دادند، این تلاش‌های آنان منجر به افزایش مشارکت اقتصادی و اشتغال زایی برای آنها نشده است. میزان اشتغال رسمی زنان در ایران تنها در حدود ۱۴ درصد و این رقم در رده‌های ارشد و مدیریتی کاهش چشمگیری داشته و به زیر ۴ درصد می‌رسد. مقایسه این آمار با میانگین حدود ۵۴ درصدی نرخ جهانی اشتغال بانوان بیانگر نیاز مبرم به بررسی علل و فراهم آوردن بستر و شرایط و امکانات مورد نیاز برای رفع این مساله است. عموما به هنگام واکاوی عوامل عدم توفیق زنان در محیط‌های کاری و مشاغل مختلف و جایگاه‌های مدیریتی، از سقفی شیشه‌ای سخن به میان می‌آید که با مطالعه و نگاهی دقیق و موشکافانه پی خواهیم برد که این سقف نه تنها شیشه‌ای نیست بلکه بسیاری از این موانع به آسانی قابل شناسایی، بررسی و رفع هستند. در کنار موانع ساختاری و حقوقی که گهگاه نیازمند اصلاح قوانینی چون قانون کار است و می‌طلبد که دولت به مثابه تسهیلگر فعالیت اقتصادی برای همه شهروندان فارغ از جنسیت گام‌های اساسی در این زمینه بردارد، عوامل و موانع غیرساختاری و شخصی نیز تا حد بسیار زیادی در ایجاد شکاف اشتغال زنان در ایران موثرند. عواملی چون عدم آموزش مناسب، ترس‌ها، اعتمادبه‌نفس ناکافی برای حضور در عرصه‌های اقتصادی خصوصا کارآفرینی و صادرات بیش از موانع ساختاری، معلول فقدان فعالیت‌های مدنی متناسب با این آسیب‌هاست. رفع این موانع غیرساختاری نیازمند تحولی است که ابتدا باید به شکلی درونی اتفاق بیفتد و آموزش شاه‌کلید این تحول شناخته می‌شود. آموزش توانایی‌های روحی و فردی و مهارت‌های لازم برای بهبود شرایط تولید و استخدام از طریق برگزاری دوره‌ها و همایش‌های کاربردی در کنار ارایه انواع مشاوره‌های فردی و اقتصادی از جمله مواردی است که می‌تواند سطح مشارکت اقتصادی زنان را در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی بهبود بخشد. مطالعه تجربیات موفق کشورهایی مانند مالزی که مشترکات دینی، فرهنگی و اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی زیادی با ما دارند و بومی‌سازی تلاش‌های مدنی و حمایت‌های قانونی در زمینه توانمندسازی اقتصادی زنان می‌تواند بسان نقشه‌راهی برای زنان فعال اقتصادی ایرانی و نهادهای اجتماعی و مدنی و سازمان‌های دولتی متولی این مساله باشد. با توانمندسازی دختران و زنان و تسهیل شرایط ورود آنان به عرصه فعالیت‌های اقتصادی، ما مادرانی بهتر برای نسل‌های آتی تربیت خواهیم کرد که در مسیر توسعه همه‌جانبه کشور نیز نقش‌آفرینی موثر خواهند داشت.

کرگدن‌نامه

سید علی میرفتاح

ضد گرما

«یک خبر خوب». سه، چهار روز دیگر پاییز رسما می‌رسد و وقت و بخت ما را خوش می‌کند. از بابت تابستان ناشکر نیستم، اما این هوای داغ را جز در انتظار باد پاییزی نمی‌شود تحمل کرد. همین الان هم اگر صبح زود بیدار شوید، یا آخر شب‌ها در شهر پرسه بزنید، پیش‌قراولان پاییز را روی تن و بدن‌تان حس می‌کنید. از لابه‌لای این گرمای متراکم شهریور، نسیم‌های خنک مهر رد شده‌اند و خود را به ما رسانده‌اند تا مژده بدهند که نیستان رفتند و هستان می‌رسند. تابستان‌ها قبلا اینقدر داغ نبودند که الان. دلایل ارضی و سماوی دارد که دنیا و ایران و تهران روز به روز دارند گرم‌تر می‌شوند. ما با یک تی‌شرت نخی رو به هلاک شدنم، وای به حال بندگان خدا که مجبورند روی هم روی هم بپوشند و دم بر نیاورند. عوضش پاییز که برسد، مردم خوش‌تیپ‌تر می‌شوند. در این گرما اکثر آقایان بدتیپ و چشم‌آزارند. سوءتفاهم نشود، خودم هم در زمره اکثریتم. با شکم‌هایی برآماسیده، پهلوهای از چپ و راست آویخته و لباس‌هایی شوره زده... لباس‌های پاییزی در حکم ستر عیبند. عیب و ایرادهای بدن را می‌پوشانند. کت و کلاه و شال از من و شما جانی دپ نمی‌سازند اما از این حالت جبارسینگی درمان می‌آورند... آنقدری که ما در پاییز و زمستان امکان انتخاب لباس شکیل و محترمانه داریم، در تابستان نداریم. در تابستان، آقایان چیزی جز تی‌شرت و پلو به عقل‌شان نمی‌رسد که بپوشند. خیلی بخواهند رسمی باشند پیراهن پارچه‌ای می‌پوشند. از این حیث کارمندان زن حسابی در مضیقه‌اند و چاره‌ای جز ساختن با گرما و آفتاب ندارند. باز ما همین که مسیری نیم ساعته را بپیماییم می‌رسیم به «زیر کولر» اما بندگان خدا، راننده تاکسی و اسنپ مجبورند روزی ۱۲-۱۰ ساعت این گرما را بالا پایین کنند. صرف هم نمی‌کند که کولر روشن کنند. من عدد و رقم دقیق ندارم که چه تعداد کارمند زن داریم یا چه تعداد راننده در تهران و شهرهایی که گرمایی شبیه تهران- حتی بدتر از تهران- دارند، ۱۲-۱۰ ساعت پشت رل می‌گذرانند. قطعا باید بالای ۴۰۰-۳۰۰ هزار نفر کارشان همین گاز دادن و دنده عوض کردن مدام باشد. آیا نمی‌شود برای اینها لباس مناسب و خنک و راحت طراحی کرد؟ الان نانو تکنولوژی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده. در ایران هم نانو همپای هسته‌ای به مدارج بالا رسیده. الان کت و شلوار ساخته‌اند که هیچ‌وقت کثیف نمی‌شود یا لک نمی‌شود. بعید می‌دانم نشود لباسی ضد گرما و سرما ساخت. در واقع یکی از کارهای این شرکت‌های دانش‌بنیان می‌تواند همین باشد که برای چندصدهزار کارمند و کارگر و زن که مجبورند گرما و سرما را تاب بیاورند، لباس‌هایی مناسب اختراع کند و قدری از عذاب این طفلی‌ها کم کند. چنین بازاری قاعدتا باید پژوهشکده‌های فنی را بر آن دارد که فکری بکنند و محصولی مناسب این جغرافیای طبیعی و فرهنگی اختراع کنند. اگر دانش‌آموزان و دانشجوها و غیره را هم جمع بزنیم بازاری وسوسه‌انگیز خواهد بود. ما برای مقابله با گرما چیزی جز کولر به عقل‌مان نمی‌رسد. نهایت پنکه و بادبزن. برای گرما هم به بخاری و شوفاژ بسنده می‌کنیم. اما غذاهایی، لباس‌هایی، کارهایی، محصولاتی و خیلی چیزهای دیگر هستند که می‌توانند حال‌مان را جا بیاورند و زهر گرما و سرما را کم کنند. نیازی به دخالت دولت نیست. کافی است دانشمندان جوان فی‌المثل با تاکسیرانی قرارداد ببندند و برای راننده تاکسی‌ها لباس ضدگرما بسازند. وقتی دانشمندان توانسته‌اند لباس ضد آتش بسازند، لباس ضد گرما که کار سختی نیست... الان تمام شرکت‌های خصوصی و دولتی ظهر که می‌شود چلوکباب کوبیده می‌خورند و چربی روی چربی ملت تلنبار می‌کنند. انگار که جز همین پلو چلوهای دم‌دستی چیز دیگری به عقل بشر نمی‌رسد. حال آنکه ده‌ها غذای تابستانی ارزان و مغذی وجود دارد که می‌تواند حال گرمازده‌ها را جا بیاورد. فقط باید فکر کرد و طرح نو انداخت و محصولات جدید عرضه کرد. اگر منتظر دولت بنشینید ۱۰۰ سال دیگر هم اتفاقی نمی‌افتد. دولت اینقدر گرفتاری دارد که دیگر به طرح‌های نو نمی‌رسد. طرح‌های نو را باید خود ملت در سر بپرورانند و در دست بگیرند. از جمله لباس زنان و مردان در ظل آفتاب.

دفترچه سفید

مژگان افروزی

رانندگی جنسیت نمی‌شناسد ۵

در تمام کشورهای جهان برای حفظ امنیت و آرامش شهر و شهروندانش قوانینی وضع می‌شود که عدم توجه به هرکدام از این قوانین با جریمه‌های مختلف همراه خواهد بود. در این ستون موارد کوچک اما موثر شهروندی را مرور می‌کنیم به امید اینکه شهروندان بهتری باشیم.

۱- ماه رمضان تابستان یک ساعت قبل از افطار بود. گوشه‌ای پارک کرده بودم که پیرمردی لاغر آن سوی خیابان توجهم را جلب کرد. دو هندوانه به همراه خریدهایی دیگر به همراه داشت. مشخص بود در حمل آنها مستاصل مانده بود.

پیاده شدم و سمتش رفتم. هندوانه‌ها را بلند کردم و از پیرمرد دعوت کردم تا همراهم بیاید. سوار ماشین که شدیم گفت: یک ساعت است در گرما با این خریدها در گیرم. راهنمایی‌ام کرد تا به خانه‌اش رسیدیم. گفت: در خانه کسی برای کمک هست. وسایل را برایش در آسانسور گذاشتم و آمدم. قبل خداحافظی دست در جیبش کرد و یک مشت نخود و کشمش در دستم ریخت. برایم دعا کرد و آمدم.

یادآوری: خیلی وقت‌ها والدین ما که کتاب عمر ورق زده‌اند در حمل خریدهایی که روزی از تمام بار زندگی سبک‌تر بود ناتوانند. باری که ما به راحتی جابه‌جا می‌کنیم.

۲- آقایی به شیشه ماشین زد، شیشه را پایین دادم پرسید از کجا برم آرژانتین؟ خوش پوش و شیک بود. دیدم خودم هم نمی‌دانم از آنجا که بودم چطور باید پیرمرد را راهنمایی کنم و از طرفی هم هوا سرد بود و هم قصد داشتم همان سمت بروم. گفتم: می‌خواهم بروم میدان آرژانتین، سوار شوید شما را هم می‌رسانم. کمی مقاومت کرد ولی از لهجه‌اش مشخص بود شهر را بلد نیست. سوار شد.

گفت: پسرش سرباز است و برای دیدن او به تهران آمده بود. می‌خواستند باهم به شهرشان برگردند ولی وقتی پدر به تهران رسید متوجه شد که پسرش باید ۴۰ روز بعد برود و پیرمرد در تهران سرگردان مانده بود. می‌خواست برود پایانه بیهقی تا به خانه‌اش برود. در راه کلی خندیدم. فارسی را راحت حرف نمی‌زد ولی همان که بلد بود را با چاشنی شوخی و قند و نمک قاطی می‌کرد. ترکیب حرف‌هایش با آن پالتو و کلاه و عصا خیلی دلنشین بود. جلوی پایانه بیهقی پیاده‌اش کردم. موقع پیاده شدن برگشت نگاهم کرد. اسمم را پرسید، بهش گفتم چند بار تکرار کرد و هربار هم به پسوند «خانوم» تاکید می‌کرد و آخر هم لبخند زد و رفت. راه که افتادم از ماشین پیاده شده بود ولی مهربانی و خنده‌اش به دلم نشسته بود.

یادآوری: جذب مهربانی و حال خوش گاهی به سادگی یک ترمز کوتاه، یک لبخند، یک می‌توانم کمکی کنم؟ است.

۳- باید عزیزی را به مقصدی می‌رساندم. در کوچه پایینی پیرزنی خمیده دیدم که به اطراف نگاه می‌کرد. چند دقیقه بعد که برگشتم پیرزن هنوز با همان حال ایستاده بود. شبیه مادربزرگ قصه‌ها بود. همانقدر دوست داشتنی. ماشین را پارک کرده و سمتش رفتم. گفتم: جایی می‌روید می‌توانم همراهی‌تان کنم. گفت: یادم نیست کجا می‌خواستم بروم. فکر کردم شاید به فراموشی دچار است. فکر کردم عزیز دیگرانی است که نمی‌شناسم. فکر کردم سوارش می‌کنم اگر یادش نیامد به کلانتری محل می‌سپارمش تا خانواده‌اش بتوانند پیدایش کنند.

دو سینی مسی همراه داشت که می‌خواست بفروشد. سوار که شد، خنکی کولر حالش را جا آورد و گفت: می‌خواهم به مغازه‌ای کنار مترو بروم. رساندمش. گفتم: اگر کارتان خیلی طول نمی‌کشد بمانم تا برگردیم. با آن چشم‌های تیله‌ای نگاهم کرد و گفت: کارم طول می‌کشد، حواسم سر جایش آمد. دعایم کرد و هنگام پیاده شدن آغوشش را برایم گشود. بغلش کردم پیشانی‌ام را با هزاران دعای خیر بوسید و پیاده شد. جای بوسه‌اش در جانم شکوفه زد، بهار شدم.

یادآوری: شهر نا امنی دارد با این وجود یادمان باشد نفس موی سپید کرده‌ها اثر دارد. هم حال دل‌مان از کمک بهشان خوب می‌شود هم ذکری به روزگارمان سنجاق می‌شود.

عکس‌نوشت

روزهای شنبه و یکشنبه، سایت‌ها و خبرگزاری‌های خارجی مجموعه‌ای از مهم‌ترین خبرها و عکس‌های هفته گذشته را جمع می‌کنند تا روایتی داشته باشند از آنچه اتفاق افتاده و در امتداد آن قرار است در این هفته رخ دهد. نکته جالب این مجموعه‌ها، هماهنگی و اشتراک بعضی از عکس‌ها در اکثر خبرگزاری‌های مهم است. به طور مثال این هفته در چند مجموعه مختلف، عکس پناهندگان روهینگیایی، بیشترین سهم را دارد و بعد از آن هم توفان ایرما و خسارت‌هایش و در نهایت هم حادثه تروریستی لندن که در پایان روزهای هفته گذشته رخ داد. در مجموع انگار، اهمیت خبری در جهان یکپارچه شده و دیگر آن قانون همیشگی اهمیت جغرافیا، در کار رسانه و با توجه به حضور شبکه‌های اجتماعی، اهمیت کمتری پیدا کرده است؛ اتفاقی که چندان هم عجیب نیست و کارشناسان رسانه مدت‌ها است درباره آن حرف می‌زنند. عکسی که می‌بینید هم از یکی از مهم‌ترین خبرهای جهان در هفته گذشته انتخاب شده است؛ آزمایش‌های موشکی کره‌شمالی و رهبری که مدام خود را در رسانه‌ها و در حال آماده‌باش برای جنگ نشان می‌ده